

مهره‌نظامی کودتای ۱۲۹۹

دکتر غفار زارعی*

رضاخان میرپنج برای انگلیسیها به قدری اهمیت یافت که حاضر شدند یکی از قدیمی‌ترین و بهترین مهره‌های خود یعنی سیدضیاء طباطبایی را برای او خرج کنند تا مقدمات سلطنت او فراهم شود. از فرمادهای قشون قزاق تا وزارت جنگ، راه کوتاهی نبود که به سادگی طی شود و از سوی دیگر تغییر سلطنت وارد آوردن ضربه‌هایی به سلطنت قاجاریه را می‌طلبید که کودتای سوم اسفند از جمله این موارد به‌شمار می‌رود. کودتای سوم اسفند شیوه استعمار نو را در ایران عملاً محقق ساخت و به‌عنوان یکی از مهمترین دستکاریها و دخالت‌های استعمار انگلیس در سرنوشت ایران، باعث فروپاشی حاکمیت و اقتدار ملی ایرانیان گردید. رضاخان از آن پس عضو ثابت تمامی کابینه‌های دولت شد تا سرانجام به رئیس‌الوزرای و پادشاهی ایران رسید. بی‌شک او تنها افسر نظامی ایران نبود که می‌توانست به مقامات بالاتر ارتقا یابد و توان حکومت بر ایران را پیدا کند اما احتمالاً توانست بیشترین قابلیت‌ها را از خود نشان دهد.



از جمله شخصیت‌های سیاسی تاریخ معاصر ایران که توانست با کمترین مشکل و بدون برخورد با موانعی از قبیل تبعید، زندان و شکنجه از سوی حکومت موجود (قاجاریه)، راه رسیدن به قدرت سیاسی را طی نماید، رضاخان میرپنج بود. به قدرت رسیدن رضاخان و بنیانگذاری حکومت پهلوی توسط او، یکی از موضوعات بحث‌برانگیز و در عین حال تردیدآمیز در تاریخ سیاسی معاصر ایران به حساب می‌آید. رضاخان در مقایسه با بسیاری از رجال سیاسی زمان خود از پیشینه مبارزات سیاسی، وجهت، شأن و منزلت خانوادگی بی‌بهره بود. او در اوان جوانی، پس از وارد شدن به دیویزیون (لشکر) قزاق، توانست با نشان دادن برخی لیاقت‌ها و نیز اطاعت از اوامر مافوق، توجه و نظر فرماندهان نظامی، به‌ویژه افسران انگلیسی را به خود جلب کند. رضاخان سرانجام تحت ارشاد و حمایت انگلیسی‌ها طی کودتای سوم اسفند

۱۲۹۹. ش. علیه سلطنت احمدشاه قاجار، به تدریج قدرت را در دست گرفت و سرانجام با تصویب مجلس، خاندان قاجار از سلطنت کنار گذاشته شد و حکومت پهلوی در ایران بنیانگذاری گردید. نگارنده در مقاله پیش‌رو، قصد دارد پیشینه خانوادگی رضاخان، چگونگی شکل‌گیری کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹. ش. نقش انگلیسی‌ها و اقدامات پنهانی آنها، وقایع و حوادث منجر به کودتا و چگونگی به قدرت رسیدن رضاخان را به‌طور اجمال مورد بررسی قرار دهد.

۱- پیشینه خانوادگی رضاخان

رضاخان فرزند عباسعلی خان، معروف به داداش‌بیگ، از اهالی سوادکوه در استان مازندران بود. عباسعلی خان از آنجاکه با مردم منطقه زادگاهش تعاملات فراوانی داشت به داداش (برادر) شهرت یافت اما برای رعایت احترام، عنوان «بیگ» را نیز بر آن افزودند و به داداش‌بیگ معروف گردید.^۱ داداش‌بیگ دو بار اقدام به ازدواج کرد: بار اول با یکی از اقوام و منسوبین خود در آلاشت و بار دوم با نوش‌آفرین (مادر رضاخان) در تهران.^۲

در ارتباط با ازدواج عباسعلی خان با نوش‌آفرین و آشنایی آنها با یکدیگر، نقل گردیده است که: عباسعلی خان در اواخر عمرش، زمانی که در تهران بود، مریض شد و برای مداوا نزد دوست خود علی خان حکیم (پزشک) که با مادرش خویشاوندی داشت، رفت. عباسعلی خان در منزل دوستش چند روزی بستری گردید و در آنجا به نوش‌آفرین، خواهر علی خان، علاقه پیدا کرد. وی سرانجام پس از کسب موافقت برادر نوش‌آفرین، با او که در آن زمان شانزده‌ساله بود، ازدواج می‌کند.^۳ خانواده مادری رضاخان از سکنه و اهالی گرجستان (شهر شیروان) بودند که پس از انعقاد قرارداد ترکمنچای میان ایران و روسیه و واگذاری هفده شهر قفقاز و گرجستان به دولت تزار روسیه به همراه عده‌ای از اهالی ایالات واگذار شده به ایران مهاجرت کردند و در ایران سکنی گزیدند. مادر رضاشاه در معیت برادر خود، به سمت تهران حرکت کردند و در این شهر اقامت

گزیدند.^۴ در این زمان، در دوره ناصرالدین شاه - پاسپانی از قصرهای سلطنتی را فوج‌سوار امیر موید سوادکوهی، از اهالی مازندران، برعهده داشت و عباسعلی خان (داداش‌بیگ) نیز جزء فوج مذکور بود. از این رو وی به ناچار برای انجام وظیفه و نگهداری از قصرهای سلطنتی در تهران اقامت داشت.^۵ اقامت در تهران و آشنایی و دوستی داداش‌بیگ با برادر نوش‌آفرین، سرانجام زمینه را - مطابق آنچه گفته شد - برای ازدواج او با نوش‌آفرین فراهم آورد.

داداش‌بیگ بعد از ازدواج با نوش‌آفرین، به دلیل ناتوانی جسمی و بیماری که در اواخر عمر بر وی عارض شده بود، به ناچار به همراه نوش‌آفرین از تهران به زادگاهش آلاشت نقل مکان کرد. از آنجاکه نوش‌آفرین زبان مازندرانی نمی‌دانست، داداش‌بیگ تصمیم گرفت حسین، برادر کوچک نوش‌آفرین را که جوانی هجده‌ساله بود، به‌عنوان آردل (گماشته) همراه خود به آلاشت ببرد.^۶ از همان بدو ورود نوش‌آفرین به آلاشت، حسادت‌ها و کینه‌توزیها نسبت به زوج داداش‌بیگ در میان اقوام و اعضای خانواده شروع شد. داداش‌بیگ در مدت اقامت در آلاشت، مواظب نوش‌آفرین بود تا آسیبی به او نرسد. وی بعد از مدت کوتاهی اقامت در زادگاهش، در سال ۱۲۵۶. ش. برای مداوای دوباره راهی تهران شد اما در تهران فوت کرد. بعد از رفتن داداش‌بیگ، نوش‌آفرین در وضعیت بدتری قرار گرفت. او بدون شوهر و در میان گروهی دشمن، در تاریخ بیست و چهارم اسفند ۱۲۵۶. ش. پسری به دنیا آورد که نام او را رضا گذاشتند.^۷ بعد از تولد رضا، نوش‌آفرین برای رهایی از آسیب و صدمات خانواده داداش‌بیگ و حفاظت از جان فرزند، آلاشت را به مقصد تهران و سکونت در کنار برادرش ترک کرد. طبق خاطره‌ای که از رضاخان نقل گردیده، وی طفل شیرخواره دوماه‌ای بوده که مادرش، از سوادکوه به سمت تهران روانه می‌شود. در سرگدوک فیروزکوه، طفل از سرما و برف سیاه می‌شود و مادر به خیال این که فرزندش مرده است، او را به چاروادار می‌سپارد تا دفنش کند. چاروادار طفل را در آخور یکی از طولبه‌ها با قنداق رها می‌کند و خود و قافله به راه افتاده و به فیروزکوه می‌روند.



علاوه بر خوش خدمتی رضاخان به بیگانگان، وی قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش، نگهبان و محافظ برخی سفارتخانه‌های خارجی - از جمله سفارتخانه هلند در تهران - بود. وزیرمختار هلند در ایران طی گزارشی به وزارت خارجه کشور متبوع خود پس از وقوع کودتای ۱۲۹۹ ش، می‌نویسد: «فرمانده قزاقان کودتاکننده، یعنی رضاخان، همان قزاقی است که سالها قبل، محافظ سفارتخانه ما در تهران بوده است.»

گردید کم کم به شهرت و درجات نظامی او افزوده گردد. به تدریج برخی اقدامات و تحرکات رضاخان در جهت تأمین خواست و منافع افسران انگلیسی و روسی در ایران، او را به عنوان یک شخصیت نظامی مطیع و تابع در جهت منفعت بیگانه مورد توجه قرار داد. برای نمونه در سال ۱۹۱۷ م در روسیه انقلابی علیه حکومت تزار نیکلای به وقوع پیوست. دولت موقت کرنسکی تصمیم گرفت سرهنگ کلرزه به جای سرلشکر بارن مایدل روسی به ایران بیاید تا فرماندهی نیروهای قزاق ایران را بعد از انقلاب روسیه برعهده گیرد. اما انگلیسیها به خاطر مخالفت با انقلاب سوسیالیستی روسیه با حضور کلرزه در ایران مخالف بودند و از این رو تصمیم گرفتند وی را از فرماندهی نیروی قزاق در ایران برکنار نمایند. برای انجام این کار با سرهنگ استاروسلسکی، معاون فرماندهی لشکر قزاق که در گراند هتل سابق منزل داشت، مذاکره گردید. وی پیشنهاد کرد این اقدام با کمک یک افسر روسی به نام فیلاترف عملی گردد. سرهنگ فیلاترف مساله را با رضاخان در میان گذاشت و او را متقاعد نمود تا در اجرای نقشه با او همکاری کند و سرانجام رضاخان به همراه فیلاترف کلرزه را برکنار نمودند و به جای او، استاروسلسکی فرماندهی قزاق را در ایران برعهده گرفت.^{۱۴}

علاوه بر خوش خدمتی رضاخان به بیگانگان (روس و انگلیس)، وی قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش، نگهبان و محافظ برخی سفارتخانه‌های خارجی - از جمله سفارتخانه هلند در تهران - بود. وزیرمختار هلند در ایران طی گزارشی به وزارت خارجه کشور متبوع خود پس از وقوع کودتای ۱۲۹۹ ش، می‌نویسد: «فرمانده قزاقان کودتاکننده، یعنی رضاخان، همان قزاقی است که سالها قبل، محافظ

همانند فردی بی سواد که بر ذهن سپرده بود داشت...»^{۱۵}

بی سواد رضاخان بعد از رسیدن او به سن بلوغ، به ویژه زمانی که وی به استخدام دیویزیون (لشکر) قزاق درآمد. تاحدودی جبران شد. رضاخان تحت تأثیر توصیه و اندرز یکی از افسران زبردستش که با هم آموزش نظامی دیده بودند، تصمیم گرفت در سطحی که بتواند از نوشته‌های مربوط به تاریخ، علوم سیاسی و اقتصاد بهره ببرد. به کسب سواد پردازد.^{۱۶} البته قدرت خواندن و نوشتن رضاخان، بسیار سطحی و صرفاً به خواندن و نوشتن مطالب و مباحث ساده محدود می‌شد؛ و گرنه وی از تجزیه و تحلیل عمیق و ژرفنگری وقایع و تحولات سیاسی پیرامون خود بی اطلاع و ناآگاه بود؛ چنانکه نطقهای او را کسانی چون محمدعلی فروغی می‌نوشتند و در هنگام تبیین حتی نامه‌های معمولی وی، توسط علی ایزدی نوشته می‌شدند.^{۱۷}

به احتمال زیاد علاقه به نظامی گری تحت تأثیر میرزا ابوالقاسم بیگ، دایی رضاخان، در وی ایجاد شده باشد؛ چراکه به هر حال او یک قزاق بود. رضاخان از سن چهارده سالگی به عضویت دیویزیون قزاق درآمد.^{۱۸} او با علاقه‌ای که از خود نشان می‌داد و همچنین به خاطر روحیه اطاعت پذیری بدون چون و چرا از فرماندهان نظامی و مقامات ارشد، جایگاه و مناصب نظامی را بسیار سریع پشت سر گذاشت. ژرار دوویل به می‌نویسد: «... شامه و استعدادش در رهبری افراد به زودی مورد توجه افسران قرار گرفت. در ارتش آن زمان ایران، درجه‌هایی میان یک سرباز ساده و یک ستوان وجود نداشت. همین امر، اقبالی بود برای رضا. او در بیست سالگی به درجه ستوانی رسید. برای خود عنوانی تراشید و از آن پس او را رضاخان نامیدند.»^{۱۹}

قرار گرفتن رضاخان در درون ساخت نظامی، سبب

ساعتی دیگر قافله دیگری می‌رسد و در قهوه خانه منزل می‌گیرند. یکی از آنها آواز گریه طفلی را می‌شنود. وی پس از جستجو، کودک را در آخور می‌بیند و پس از آنکه او را گرم می‌کند و به او شیر می‌دهد و طفل، کمی جان می‌گیرد، در فیروز کوه به مادرش تسلیم می‌کند.^{۲۰} نوش آفرین سرانجام موفق می‌شود به همراه فرزندش خود را به تهران برساند و در نزد برادرش زندگی کند. ترک آلاشت و رفتن به تهران، سرنوشت رضاخان را به گونه‌ای دیگر رقم زد.

۲- رضاخان و نظامی گری

مادر رضاخان برادری داشت به نام ابوالقاسم بیگ که خیاط قزاقخانه بود و بعدها به درجه سرهنگی رسید. ابوالقاسم بیگ تا پس از کودتا زنده بود.^{۲۱} نوش آفرین نزد همین برادر زندگی می‌کرد. از چگونگی وضعیت زندگی نوش آفرین به هنگام اقامت در تهران اطلاع دقیقی در دست نیست. اما با شرایط و مشکلات آن روز جامعه ایران، می‌توان گفت زندگی برای یک زن و فرزند بی سرپرست مطمئناً مشکل و طاقت فرسا بوده است. در واقع رضاخان دوران کودکی را با فقر، تنهایی و کار در محله‌های پایین تهران گذراند. ژرار دوویل به فرانسوی می‌نویسد: «در همان اوان در بین ریگزارهای جنوب تهران، بچه خرکچی پلرهنه بی سواد، حیواناتش را به جلو می‌راند. این همان کسی است که به زودی جای آخرین فرد خانواده قاجار را می‌گیرد.»^{۲۲}

رضاخان به علت فقر و تنگدستی نتوانست مانند بسیاری از فرزندان متمولین، اشراف، ملاکین و طبقات متوسط به مدارس تاسیس شده آن روز برود و به یادگیری علم و دانش بپردازد و در نتیجه به یک فرد بی سواد و عامی تبدیل شد. و از این رو «امضایی ساده با کمی لغزش دست و ناشیانه

سفر تخانه ما در تهران بوده است.^{۱۷}

به احتمال زیاد رضاخان به هنگام نگرهبانی و حفاظت از سفارتخانه‌های خارجی در ایران، سعی می‌کرد برخی اطلاعات و اخبار مربوط به ایران آن روز را به دست آورد و با دقت در رفت‌وآمدهای سیاسی، با مسائل سیاسی جامعه آشنایی پیدا کند؛ چنانکه دکتر نیازمند می‌نویسد: «رضاخان در آذرماه ۱۲۹۶، به فکر افتاده که کودتا کند و قدرت را در دست بگیرد. برای این کار تصمیم می‌گیرد با ویلهلم - قیصر آلمان - تماس بگیرد و با کمک او در ایران کودتا کند. بدین جهت از میرزا ابوالقاسم کحال زاده منشی سفارت آلمان می‌خواهد که ملاقات او را با زمر شاردافر (کاردار) آلمان در ایران ترتیب دهد.»^{۱۸} اما انگلیسیها در ایران عصر قاجاریه، فراتر از آن حدی نفوذ داشتند که رضاخان به‌این راحتی بتواند چنین طرحی را عملی نماید. انگلیسیها بسیاری از سیاستمداران، شاهزادگان و مجموعه دربار، به‌ویژه خود احمدشاه را از نزدیک زیر نظر و بر آنها نفوذ داشتند. از این رو باید گفت طرح چنین نظری از سوی رضاخان در واقع از کم‌تجربگی سیاسی و تحلیل سطحی‌نگرانه او از وقایع و اوضاع سیاسی آن زمان ناشی می‌شد. از سوی دیگر سازمان نظامی قزاق کاملاً زیر ذمبین انگلیسیها قرار داشت و هرگونه تحرک و جابجایی آنها تحت نظر انگلیسیها انجام می‌شد. لشکر قزاق که تنها سازمان نظامی قابل توجه ایران به‌شمار می‌رفت، یک سازمان نظم‌و ترتیب یافته بود و کلنل اسمایس به‌طور مرتب بودجه مورد نیاز برای آموزش قزاقان را از دولت بریتانیا درخواست می‌کرد و آرمیتاژ اسمیت، مستشار انگلیسی، مالیه آن را از محل درآمد نفت جنوب تامین می‌کرد.^{۱۹} باین حساب کاملاً مشخص است که سازمان نظامی قزاق و نیز فرماندهان و افسران آن باید کاملاً تحت نفوذ انگلیسیها بوده باشند؛ کما آنکه همین دیویزیون بعداً به ابزاری برای شکل‌گیری کودتای انگلیسی سوم اسفند تبدیل گردید که در زیر به آن خواهیم پرداخت.

۳- رضاخان، مهره نظامی کودتا

بعد از شکل‌گیری انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ش) و اعمال قیودات و محدودیتهایی برای نظام سلطنتی، از منزلت و ارزش نظام سیاسی قاجاریه تا حدودی کاسته شد. در واقع از دوره محمدعلی‌شاه به بعد، حکومت قاجار دچار نوعی فروپاشی محدود و تدریجی گردید. محمدعلی‌شاه و فرزندش احمدشاه را در مقایسه با پیشینیانشان می‌توان از کم‌اقتدارترین پادشاهان سلسله قاجاریه به حساب آورد. محدودیت قانونی و ایجاد نهادهای جدید قانونگذاری - نظیر مجلس شورا و قانون اساسی - زمینه را برای بروز بحران سیاسی و عدم مشروعیت نظام حکومتی قاجارها فراهم آوردند. علاوه بر موارد فوق، ویژگیهای شخصی و روحی - روانی احمدشاه نیز این عوامل را تشدید می‌کرد. در واقع ضعف و سستی در اراده احمدشاه برای اداره کشور، اقتدار حکومت مرکزی را با نوعی بی‌تدبیری و عدم برنامهریزی مواجه نموده بود.

خاطرات تلخ دوران کودکی و مشاهده خلع پدر از پادشاهی و تبعید او به خارج، احمدشاه را به فردی بسیار بدبین و منفی تبدیل کرده بودند که هیچ‌گونه دلستگی

واقعی به سرزمین اجدادی خود نداشت. مشغله فکری او پیش‌ازهر چیز گردآوری ثروت بود. پدرش به او نصیحت کرده بود مواظب تزلزل رای هموطنانش باشد؛ چراکه چه‌بسا او را هم کنار بگذارند.^{۲۰} اما این نوع شیوه‌داره کشور، تامین‌کننده منافع انگلیسیها در ایران نبود. حتی‌الامکان انگلیسیها می‌خواستند احمدشاه با اقتدار و قدرت کافی، اولاً از توسعه و گسترش نفوذ کمونیسم در ایران جلوگیری کند و ثانیاً ضمانت تسلط انگلیس بر حوزه اقتصاد نفتی ایران و سایر نقاط کشور را بدون احساس خطر از طرف برخی رقبای قدرتمند آن دوره - مانند روسیه - حفظ نماید. در واقع انگلیس به دنبال منافع خود بود و فرقی نمی‌کرد احمدشاه در راس قدرت باشد یا رضاخان؛ کما آنکه تلگراف شانزده دی‌ماه ۱۲۹۹ش لرد کرزن، وزیر امور خارجه انگلیس، به نورمن، وزیر مختار انگلیس در ایران، همین واقعیت را گوشزد می‌کرد. در این تلگراف لرد کرزن می‌نویسد: «من هم با شما موافقم که در ایران هر شخص دیگری برای سلطنت تعیین شود، احتمالاً از شاه فعلی بهتر خواهد بود، ولی اگر قرار باشد دولت ایران به‌بقای خود ادامه دهد، لازم است که در این شرایط از فرار شاه جداً جلوگیری به‌عمل آید.»^{۲۱} انگلیسیها سعی داشتند با نگهداشتن شاه در راس قدرت و جلوگیری از فرار او، از وقوع حوادث غیرقابل‌پیش‌بینی در ایران جلوگیری کنند تا در فرصت بهتر، گزینه موردنظر را در راس کار قرار دهند.

این ارزیابی انگلیسیها از واقعیت سیاسی آن روز ایران، نشان می‌دهد که آنها از تمام حرکات و اقدامات سیاسی افراد صاحب نقش و نفوذ سیاسی در ایران کاملاً مطلع و آگاه بودند؛ چنانکه امثال نورمن، وزیر مختار انگلیس، و اسمارت، نایب سفارتخانه خودشان را حاکمان واقعی ایران به حساب می‌آوردند.^{۲۲}

آخرین شاه قاجار در واقع صرفاً دارای حاکمیت اسمی بود و حاکمان واقعی و کارگردان اصلی بازیهای سیاسی، انگلیسیها بودند. آنها از یک‌سو زمینه‌های کودتا را طرح و آماده می‌کردند و از سوی دیگر به احمدشاه اطمینان می‌دادند انجام کودتا، مشکلی برای سلطنت او ایجاد نخواهد کرد. انگلیسیها هدف از کودتا را بیشتر تشکیل یک دولت قوی می‌دانستند که بتواند از گسترش مسلک بلشویکی در ایران جلوگیری کند.^{۲۳} مقلبه برای نفوذ و گسترش کمونیسم در ایران، به بهانه خوبی برای انگلیسیها تبدیل شده بود تا اهداف سیاسی خود را به نوعی دیگر دنبال کنند. بعد از شکست بریتانیا در به‌ثمررساندن قرارداد ۱۹۱۹/۱۲۹۸ کاکس - وثوق‌الدوله که به موجب آن ایران تحت‌الحمایه انگلیس درمی‌آمد، آنها سعی کردند اهدافشان را از طریق کودتا عملی سازند، اما برای اقدام به کودتا، به یک فرمانده نظامی مطمئن و مطیع نیاز بود. از این رو افرادی مثل سپهسالار تنگبندی، نصرت‌الدوله فیروز، مازور فضل‌الله‌خان، غلامرضاخان میرنجات، محمدصادق خان سردار مخصوص، امیر موق و عبداللحان امیرطهماسبی، مورد گزینش اولیه قرار گرفتند.^{۲۴} اما هر کدام بنا به دلایلی، یا تن به این کار نمی‌دادند و یا به دلیل نداشتن برخی امتیازات و تفکرات متناسب با خواست انگلیسیها، از سوی آنها کنار گذاشته می‌شدند. انگلیسیها پس از تحقیق و بررسی سوابق افسران قزاق، سرانجام به سلبقه رضاخان در همکاری با

استاروسلسکی در براندازی کلرژه از فرماندهی نیروهای قزاق ایرانی پی بردند و متوجه شدند که او از جسارت و توانایی لازم برای رهبری نظامی کودتا برخوردار است.^{۲۵} ژنرال آبرونساید، یکی از فرماندهان نظامی انگلیس در ایران، درباره مصاحبه خود در روز بیست‌وهشتم بهمن ۱۲۹۹ با رضاخان درباره کودتا، می‌نویسد: «با رضاخان مصاحبه کردم و او را به‌طور قطع به فرماندهی قزاقها گماشتم... در فکر بودم نوشته‌ای از او بگیرم ولی آخر سر بر آن شدم که نوشته به‌درد نمی‌خورد. اگر رضا بخواهد نارو بزند، می‌زند و کافی است که بگوید وعده‌هایی که دادم زیر فشار بود و الزامی ندارد آنها را انجام بدهد، ولی موافقت کردم که حرکت بکند. دو شرط با او گذاشتم: یکی اینکه از پشت سر به من خنجر نزند... دوم اینکه شاه نباید به‌هیچ‌وجه از سلطنت خلع شود. رضا خیلی راحت قول داد و من دست او را فشردم و به اسمایس گفتم که بگذارد او به تدریج راه بیفتد.»^{۲۶} گفت‌وگو و مذاکره آبرونساید با رضاخان، دربرگیرنده این اصل مهم و اساسی بود که رضاخان باید بدون پیش‌شرط و بدون کوشش در خصوص چرایی انجام کودتا، به چنین اقدام مهمی مبادرت نماید.

این مساله نشان می‌دهد که همه‌کاره کودتا در واقع انگلیسیها بودند و آنها از رضاخان صرفاً در حد یک ابزار در جهت اعمال قدرت در درون حاکمیت سیاسی ایران در زمان حال و آینده استفاده می‌کردند؛ چنانکه خود آبرونساید به‌طور صریح اعتراف می‌کند: «همه مردم چنین می‌اندیشند که من کودتا را طرح و رهبری کردم. گمان می‌کنم اگر در معنای سخن دقیق شویم، واقعا من این کار را کرده‌ام.»^{۲۷}

حتی خود رضاخان نیز بعد از به‌قدرت رسیدن، روی کار آمدن خود را به انگلیسیها نسبت می‌دهد و به چند تن از سیاستمداران مهم از جمله به مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله سیدحسن تقی‌زاده محمد مصدق و یحیی دولت‌آبادی آشکارا می‌گوید: «انگلیس مرا به قدرت رسانید. باین حال من به این مملکت خدمت کردم. یا آنها نمی‌دانستند با چه کسی سروکار دارند.»^{۲۸}

رضاشاه در واقع غافل از این بود که در طول شانزده سال دوره سلطنتش بیش از هر چیز به منافع انگلیس خدمت کرده است؛ زیرا همان کسانی که رضاخان را روی کار آوردند، بعداً اینکه بودن او را در مسند قدرت به نفع و صلاح خویش ندیدند، وی را از سلطنت خلع و تبعید نمودند.

۴- پیروزی کودتا

بعد از اینکه ژنرال آبرونساید با حرکت قوای قزاق از اردوگاه آق‌بابای قزوین به سمت تهران موافقت کرد، چند اقدام مهم و اساسی برای تسهیل وقوع کودتا و پیروزی کودتاگران انجام گردید. از یک‌طرف انگلیسیها حدود سه‌هزار سرباز انگلیسی را چند روز پیش از حرکت شورشیان به سمت تهران، به قزوین فراخوانده بودند تا خلأ ایجادشده از سوی قزاقها را توسط آنان پر کنند.^{۲۹} در کنار این اقدام آنها از مدتها قبل سعی نمودند خارجیان مقیم ایران، به‌ویژه خارجیان مقیم در حوزه پایتخت را متقاعد نمایند تا از ایران خارج شوند. اما این اقدام عملی نگردید. امیل لوسوئور فرانسوی در تبیین اهداف این اقدام انگلیسیها می‌نویسد: «آنها

می‌خواستند میدان در برابرشان خالی باشد و تمامی صاحب‌منصبان اروپایی را از صحنه دور کنند تا در هنگام وقوع حوادثی که در حال تدارک آنها بودند، از اقدام به کنترلی که ممکن بود اسباب زحمت بشود، جلوگیری کنند. تصمیم ما [فرانسویها] مبنی بر عدم ترک تهران، نقشه‌های آنها را برهم ریخت.^{۲۰} از این رو انگلیسیها مجبور شدند کودتا را به نتیجه نهایی برسانند، ولو آنکه اتباع بیگانه در این زمینه از عمل آنها حرف‌شنوی نداشتند.

طراح و اقدامگر اصلی کودتا، یعنی ژنرال آبرونساید، چند روز قبل از کودتا از طریق عراق ایران را ترک نمود تا به هنگام وقوع کودتا، در ایران نباشد. انگلیسیها تمام جوانب موضوع را پیش‌بینی نموده بودند؛ بنابراین به حضور مستقیم آبرونساید ضرورتی نبود. سرانجام نیروی دوهزار و پانصد نفری قزاق به سوی تهران حرکت کرد و روز یکشنبه دوم اسفند، اردوی قزاق به فرماندهی رضاخان میرپنج به چهارفرسخی تهران - شاه‌آباد - رسید.^{۲۱} آنها در شاه‌آباد استراحت نمودند تا شبانه وارد تهران شوند و کار را یکسره نمایند. قزاقها کاملا از لحاظ لباس، کفش و ساز و برگ ضروری تامین شده بودند و در میان راه، مقداری پول نیز در میان آنها تقسیم گردید.^{۲۲}

از سوی دیگر انگلیسیها برای پیشگیری از برخورد نیروهای قزاق و ژاندارمری، سعی نمودند نیروهای ژاندارمری را که زیر نفوذ سوئدیها اداره می‌شد، از تهران خارج نمایند. گفته شده است آنها را در باغ‌شاه و یوسف‌آباد که مقر آنها بود، مستقر نمودند اما به آنها تفنگ بی‌فشنگ داده شده بود.^{۲۳} با این اقدام، عملا نیروی ژاندارم به حاشیه رانده شد و دست قزاقها برای وصول به هدف آزاد گردید. به این ترتیب همه چیز مهیا و برای زدن ضربه نهایی آماده بود. سرانجام نیمه‌شب اسفند، کودتاچیان وارد پایتخت شده و نقاط اصلی و مهم شهر را تصرف نمودند.

ملک‌الشعراء بهار در ارتباط با شب حمله کودتاچیان به تهران می‌نویسد: «نزدیک سحر یک تیر توپ از میدان مشق قدیم به اداره شهرتانی شلیک کردند و به یکی از اتاقهای تلمینات خورد و قزاق به اتفاق جمعی از بریگاد مرکزی که با قزاقها همداستان شده بودند، به نظمیة (شهرتانی) ریختند و شلیک با تفنگ در اداره نظمیة و کلانتریها آغاز شد و تا مدتی دوام داشت.»^{۲۴} یکی از شاهدان عینی که خرابکاریهای کودتاگران را از نزدیک مشاهده نمود، امیل لوسوتور فرانسوی بود. وی در این باره می‌نویسد: «ما وارد اتاقهای نظمیة شدیم. شیشه پنجره‌ها و اثاثیه اتاق و میز و صندلیها درهم شکسته‌اند. کاغذها و پرونده‌ها به‌طور پراکنده بر روی زمین ریخته‌اند. کسوهای قفسه‌ها بر روی زمین واژگون شده‌اند. به هیچ چیز رحم نشده‌است و هیچ چیز از قلم نیفتاده‌است. رشته‌های خون بر روی فرشهای دفتر ژنرال وستدهال (Westdhal) - رئیس پلیس - لخته بسته‌اند. از او و مربیان سوئدی نشانی دیده نمی‌شود.»^{۲۵}

در مورد تعداد کشته‌شدگان و مجروحان، ملک‌الشعراء بهار می‌نویسد: «یک محبوس فراری و یک پاسبان در مرکز شهرتانی کشته شد. دو پاسبان هم در کلانتریها به قتل رسیدند و هفت تن هم مجروح شدند که آنها هم به تدریج مردند.»^{۲۶}

در مجموع تعداد کشته‌شدگان اولیه و تعداد کسانی که بعداً بر اثر جراحات وارده فوت نمودند، یازده نفر تخمین زده می‌شود. در نتیجه اقدام کودتاگران، کابینه محمودولی‌خان تنکابنی (سپهدار) ساقط گردید و قوای قزاق با اعلام حکومت نظامی، کنترل شهر را به دست گرفتند. توقیفها توسط عوامل کودتا از همان روز اول کودتا شروع شد. در میان دستگیرشدگان، دوگونه افراد دیده می‌شدند: ۱. خانواده‌های مهم و سرشناس مثل نخست‌وزیران سابق، وزیران سابق، شخصیت‌های متمول و ثروتمند ۲. سرکردگان گروه‌های مخالف قرارداد ایران و انگلیس. رهبران حزب دموکرات و عوامل بلشویک.^{۲۷} بعد از اتمام زدوخوردهای اولیه در درون پایتخت و برقراری آرامش نسبی در شهر، زمان دادن پادشاهی اولیه به کودتاچیان فرا رسیده بود. بنابراین سیدضیاءالدین طباطبائی مامور تشکیل اولین کابینه بعد از کودتا گردید تا به عنوان یک محلل و برطرف‌کننده موانع پیشروی سیاستهای انگلیس در ایران، به ایفای نقش بپردازد. اما کابینه او چندان دوام نیاورد و خیلی زود مقدمات سفر او به خارج فراهم گردید. بعد از سیدضیاء، نوبت به مهره نظامی کودتا، یعنی رضاخان میرپنج، رسید و او به مقام سردار سپه‌ای ارتقا یافت.

ژنرال آبرونساید می‌گفت: «ایران روزهای دشواری در پیش رو دارد و نیازمند رهبر است و این مرد بدون تردید آدم پرارزشی است.»^{۲۸} این مرد به قول انگلیسیها پرارزش، بعداً با حمایت انگلیس دودمان قاجاریه را برداشت و در آبان ماه ۱۳۰۴، ش سلطنت خاندان پهلوی را آغاز نمود. رضاخان در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵، ش در تالار کاخ گلستان با برسرگذاشتن تاج شاهی خود را حاکم مطلق العنان ایران نامید.

سخن نهایی

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، ش. مبنای جدید و شیوه‌ای نوین برای استثمار ایران توسط مهره‌های سیاسی انگلیس بود. در شیوه جدید انگلیسیها، بهره‌برداری از منابع اولیه داخل کشور، و نیز ترویج نوگرایی و تحول اجتماعی به سبک و سیاق زندگی غرب، از طریق گماشتن مهره‌های مطیع و تابع انجام می‌گردید. کودتای سوم اسفند وابستگی سیاسی و اقتصادی ایران را به غرب بیشتر و افزونتر نمود. رضاخان با تکیه‌زدن بر مسند قدرت، عملاً به بازوی پرتوان انگلیسیها در ایران تبدیل گردید. تمديد قرارداد نفت ۱۹۳۳/۱۳۱۲، سرانجام زمینه‌ساز ناکامی ملی‌شدن صنعت نفت گردید و ریشه کودتای بیست‌وهشتم مرداد ۱۳۳۲ را در واقع باید در تمديد این قرارداد جست. به تبع تمديد قرارداد مذکور، امریکا به‌عنوان شریک جدید استعمارگر انگلیس بر نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران حاکم گردید. گسترش مدرنیسم به سبک غربی، توانسته بود طرح جدیدی از دین‌زدایی و مخالفت با مذهب را در طول مدت حکومت پهلوی اول و دوم بر جامعه ایران مستولی سازد، اما از آنجا که حکومت کودتا در کل از مشروعیت و مقبولیت مردمی برخوردار نبود، بازم مورد تفر عمومی قرار گرفت. این تفر عمومی، سرانجام به شکل‌گیری تحركات و اقدامات

پی‌نوشت‌ها

* عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد لامرد.

۱. محمود طلوعی، پدربوس، تهران، نشر علم، چاپ هشتم، ۱۳۸۲، ص ۱۹.
۲. رضانیازمند، رضاشاه از تولد تا سلطنت، ج ۱، تهران، نشر دیپای کتاب، ۱۳۸۲، ص ۴۳.
۳. همان، ص ۴۴.
۴. مهدی جعفرنیا، زندگی سیاسی سیدضیاءالدین طباطبائی، تهران، انتشارات امید فرد، ۱۳۷۹، ص ۷۸۵.
۵. همان، ص ۷۹۱.
۶. رضانیازمند، همان، ص ۵۰.
۷. همان، ص ۵۳.
۸. مهدی جعفرنیا، همان، ص ۷۹۴؛ نقل قولهای متفاوتی در ارتباط با این موضوع مطرح شده است. اما مضمون همه نقل قولها شبیه به یکدیگر می‌باشد. رک. رضانیازمند، همان، صص ۵۶-۵۵.
۹. همان، ص ۷۹۴.
۱۰. زرر دوولیه سیمای پهلوی، ترجمه عبدالرحیم مین‌یار، تهران، نشر به‌آفرین، ۱۳۸۲، ص ۴۸.
۱۱. همان، ص ۵۴.
۱۲. همان، ص ۶۰.
۱۳. علیرضا کمرای همدانی، حکم می‌کنم، تهران، انتشارات مدرسه بهران، ۱۳۸۱، ص ۲۸.
۱۴. رضانیازمند، همان، ص ۸۵.
۱۵. زرر دوولیه همان، ص ۵۵.
۱۶. ملک‌الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۰، صص ۷۴، ۷۷.
۱۷. سهلمی مددی، «پیشینه رضاخان قبل از کودتا»، تاریخ معاصر ایران، دوره ۴، شماره ۱۵ و ۱۶، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، ص ۱۹۹.
۱۸. رضانیازمند، همان، صص ۴۰، ۴۱.
۱۹. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، «کودتای سوم اسفند و نقش وینستون چرچیل»، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۵، شماره ۱۰۴ و ۱۰۳، ص ۵۹.
۲۰. سیروس غنی، ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ترجمه حسن کشاد، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ سوم، ۱۳۸۰، ص ۴۳.
۲۱. محمود طلوعی، همان، ص ۵۱.
۲۲. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۴، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ چهارم، ۱۳۶۲، ص ۲۲.
۲۳. همان، ص ۲۳۴.
۲۴. داریوش رحمانیان، «کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، ش»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، دوره ۴۲، شماره ۱، بهار ۱۳۷۸، ص ۱۰۸.
۲۵. همان، ص ۱۰۹.
۲۶. سیروس غنی، همان، ص ۱۷۹.
۲۷. ویلیام شوکران، آخرین سفر شاه ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر البرز، چاپ نهم، ۱۳۷۴، ص ۵۶.
۲۸. استفانی کرونین، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی نقی‌فر، تهران، جامی، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۴۵.
۲۹. امیل لوسوتور، زمینه‌چینیهای انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران، اساطیر، ۱۳۷۰، ص ۱۴۲.
۳۰. همان، ص ۱۲۵.
۳۱. یحیی دولت‌آبادی، همان، ص ۲۲۷.
۳۲. ملک‌الشعراء بهار، همان، ص ۶۷.
۳۳. همان.
۳۴. همان، صص ۶۸، ۶۹.
۳۵. امیل لوسوتور، همان، ص ۱۲۶.
۳۶. ملک‌الشعراء بهار، همان، ص ۶۹.
۳۷. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، همان، ص ۶۲.
۳۸. سیروس غنی، همان، ص ۱۷۸.